

فصل سوم:

نقد و تحلیل مشی مسلحانه

از آنجا که دو سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق در اقتباس مبانی نظری اتخاذ خط‌مشی مسلحانه، منابع و آبخ‌خور واحد و مشترکی مانند: منابع تئوریک مارکسیستی و تجربه مبارزاتی مارکسیست‌ها، داشتند، و سرنوشت و سرانجام مشابهی نیز تا سال ۵۷ یافتند، در این فصل برای نقد و تحلیل مشی مسلحانه، به نمونه‌ها و مصادیق نظری و عملی هر دو سازمان استناد شده است. به بیان دیگر، بسیاری از موارد مطرح شده درباره ساختار سازمانی و جهت‌گیری عملی هر کدام از آن دو سازمان، درباره دیگری نیز صدق می‌کند.

□ جمع‌بندی اجمالی مشی مسلحانه

حرکت مسلحانه‌ای که در ایران پس از سال ۱۳۴۲ شکل گرفت، بازتابی بود از عملکرد رژیم شاه. گروهی از روشنفکران ایرانی در سال‌های آخر دهه ۴۰ و اول دهه ۵۰، متأثر از کشتار ۱۵ خرداد ۴۲، برای اولین بار به تجزیه و تحلیل‌هایی مربوط به جنگ چریکی دست زدند.

نظریه جنگ چریکی مؤید این نکته بود که گروه کوچکی از افراد می‌توانند، از طریق جنگ‌های پارتیزانی، تشکیل دهنده اساس یک انقلاب باشند. این تئوری، از جهت نظری، - به تقریب - در هر محلی قابلیت اعمال داشته است و اجرای آن در محل‌های فقیرنشین و حتی دانشگاه‌های کشورهای

بیشرفته امکان‌پذیر می‌نمود. از نظر روانی نیز این دکترین ارضاکننده بود، زیرا بر این عقیده مبتنی بود که نیروهای کوچک با کوشش‌های خود خواهند توانست با قدرت‌های بزرگ مبارزه کنند و آنها را شکست دهند. در همان زمان که مائوئیسم بر ضرورت داشتن حمایت مردمی اصرار می‌کرد، تئوری جنگ چریکی، بر اهمیت عوامل ذهنی اراده و فداکاری و نقش فردی چریک، در برابر شرایط عینی جامعه، تأکید داشت. نظریه مزبور، عوامل نظامی (نیروهای چریکی) را نسبت به عوامل سیاسی (تشکیلات حزبی) اولویت می‌داد و بر «چهره‌قاره‌ای» مبارزه نیز تأکید می‌ورزید؛ در حالی که بیشتر تأکید بر وجه ناسیونالیستی مبارزه در هر کشور بود.

در روند مطالعه سازمان‌های مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق، که هر دو بر نظریه جنگ چریکی تأکید داشتند، نقاط اشتراک عمده‌ای به چشم می‌خورند:

الف) هر دو سازمان در سال‌های ۴۴-۴۵ شروع به فعالیت کردند و دوره اول فعالیت خود تا سال ۵۰ را به آموزش و تهیه مقدمات جنگ چریکی اختصاص دادند.

ب) هر دو سازمان مجموعه عملیات خود را در دوره دوم، یعنی سال‌های ۵۰-۵۵، انجام دادند.

ج) هر دو سازمان، در سال‌های پایانی رژیم شاه، تحت تأثیر عوامل مختلف، با فروپاشی و انشعاب روبه‌رو شدند.

د) بیش از ۹۰ درصد نیروهای هر دو سازمان، از فعالان دانشگاهی تشکیل شده بود و به یک نسبت گرفتار عمل زدگی، ذهنیت‌گرایی و مبالغه در توانایی خود بودند.

ه) انجام عملیات توسط این دو سازمان، در واقع، مبتنی بر خط مشی اصولی موجه و مستدلی نبود و بیشتر واکنشی، نمایشی و برهه‌ای بود.

و) هر دو سازمان، به یک نسبت، گرفتار توهم «پیشتازی و به دوش کشیدن پرچم مبارزه» بودند که این خود عامل عمده‌ای در تحقق نیافتن «جبهه واحد» بود.

ز) هر دو سازمان، پیش از آنکه به طور واقع بینانه‌ای به بررسی اوضاع سیاسی - اجتماعی ایران بپردازند و خط مشی مناسبی را اتخاذ کنند، از روی جنگ‌های چریکی دیگر سرزمین‌ها نسخه برداری کردند، اما تئوری‌های جنگ چریکی زمانی در دستور کار آنها قرار گرفت که در دیگر نقاط جهان از موضوعیت افتاده بود.

ح) هر دو گروه و سازمان، در حالی که بدون حمایت و پشتوانه مردمی در گرداب سردرگمی‌ها و

بالاتکلیفی‌های نظری و عملی دست و پا می‌زدند، به یک نسبت، گرفتار خشم ساواک شاه شدند. غالب کارنامه سازمان‌های چریکی در جهان - که از دهه ۶۰ میلادی به بعد در صدد بوده‌اند تا از طریق مبارزه مسلحانه قدرت سیاسی را کسب کنند - نشانگر ناموفق بودن آنهاست. ناتوانی در ایجاد ارتباط با توده‌های کارگر و دهقان که مورد تأکید و تکیه این گروه‌ها بود، سبب شد سازمان‌های چریکی ترکیب و استخوان‌بندی ناهماهنگی داشته باشند. شکل تشکیلاتی این گروه‌ها، در مقام مقایسه، به اسکلتی مانده بود که جمجمه آن نسبت به سایر اعضا، رشد بسیاری کرده است. این جریان‌ها حالت هرم‌های وارونه‌ای را داشتند که - به قول «رژی دبره»^۱ - به رأس خود متکی بودند^۲ و نیروی سرکوبگر به راحتی توانست این رأس را مورد حمله قرار دهد. وضعیتی که برای رهبران چریک‌ها در بولیوی، برزیل، کلمبیا، گواتمالا و چند کشور دیگر پیش آمد، شاهدی بر این مدعاست.

در ایران نیز، در ضربه‌های اواخر سال ۱۳۴۹ و نیمه اول ۱۳۵۰، تنها تعداد انگشت شماری از چریک‌های فدایی (گروه جنگل و گروه احمدزاده) زنده ماندند؛ و از مجاهدین خلق نیز - تقریباً - تمامی اعضای کادر مرکزی دستگیر و اعدام و ده‌ها کادر دیگر نیز به حبس‌های طولانی محکوم شدند.

مجاهدین خلق در سال ۵۴ نوشتند:

مخالفت‌ها، ناباوری‌ها و بی‌تفاوتی‌های موجود در میان کارگران، نسبت به جنبش مسلحانه، دارای ریشه‌های مشخص عینی و ذهنی در میان این طبقه است. هنوز اکثریت کارگران، جنبش مسلحانه رانمی‌شناسند؛ از هدف‌های آن و رابطه‌ای که این جنبش با منافع اساسی آنان دارد به کلی بی‌خبرند. در حقیقت جنبش مسلحانه نتوانسته است رابطه و تماسی فعال با آنان برقرار کند.^۳

و تئورسین چریک‌های فدایی نوشته بود:

ما نه همچون ماهی در دریای حمایت مردم بلکه همچون ماهی‌های کوچک و پراکنده، در محاصره تمساح و مرغان ماهیخوار به سر می‌بریم و تا با توده خویش بی‌ارتباطیم، کشف و سرکوبی ما آسان است.^۴

۱. پس از تجدید نظر در اندیشه‌های گذشته‌اش.

۲. دبره، نقد سلاح: ص ۱۰۸.

۳. نشریه پیام کارگر: صص ۷۰-۷۳.

۴. پویان، ضرورت مبارزه مسلحانه...: ص ۵۹.

به رغم نوشته‌های تئورسین‌های داخلی جنگ چریک شهری (و غیر شهری)، آنچه در عمل پیش آمد، دوری هرچه بیشتر کارگران و کشاورزان از مبارزان مسلح بود که طبقهٔ اخیر نیز در فرایند شهرنشینی و توسعه، روز به روز تحلیل می‌رفت و «موضوعیت» خود را از دست می‌داد. احمدزاده نوشته بود:

ما با پوست و گوشت خود، نیاز به حمایت خلق را احساس می‌کنیم و می‌دانیم [که] بدون چنین حمایتی نابودی راه حتمی است.^۱

و پویان تأکید داشت:

برای اینکه پایدار بمانیم، رشد کنیم و سازمان سیاسی طبقهٔ کارگر را به وجود آوریم، باید با تودهٔ خویش رابطهٔ مستقیم و استوار به وجود آوریم.^۲

با این همه، هیچ یک از این تئورسین‌ها مکانیسم اجرایی ارتباط‌گیری سازمان جنگ چریکی با توده‌های کارگر و کشاورز را ترسیم نمی‌کنند. به نظر برخی از نقادان چپ مشی مسلحانهٔ چریکی، این شیوه «شکلی از مبارزه برای سازمان دادن مردم نیست بلکه فریادی است در تاریکی، برای بیدار کردن مردم؛ البته از پشت دیواری که انقلابیون را کاملاً از توده‌ها جدا می‌کند».^۳

توده‌های روستایی و شهری، در هیچ مرحله‌ای، از سازمان‌ها و هسته‌های چریکی حمایت نکردند و در موارد بسیار، نه تنها حمایت نکردند که حتی در دستگیری و تحویل چریک‌ها به نیروهای رژیم نیز شرکت نمودند. چنانکه در جلد نخست آمد، اکثر افرادی که در جریان سیاهکل شرکت داشتند، پس از پراکنده شدن در روستاها، توسط روستاییان دستگیر و تحویل داده شدند. و گاه، در درگیری‌های شهری یا عملیات در شهر، مداخلهٔ مردم موجب ناکامی می‌شد؛ از جمله در جریان ربودن «شهرام» (فرزند اشرف پهلوی) دخالت مردم، این حرکت را ناموفق گذاشت.

جنگ چریکی در ایران، نتوانست با هنجارهای مأنوس فرهنگی و مذهبی مردم، که رفتارهای اجتماعی آنها را شکل می‌داد، رابطه‌ای برقرار نماید. در ایران، بین خواست‌ها و آمال روشنفکرانه و ابزار امکان تحقق آن در جامعه، تضادی آشکار وجود داشت. معتقدان جنگ چریکی، خواست‌های ذهنی و «اتوپیا»یی خود را جانشین درک واقعیات ملموس جامعهٔ ایران کردند و در نتیجه پس از شش سال

۱. احمدزاده، مبارزه مسلحانه...: ص ۱۳.

۲. پویان، ضرورت مبارزه مسلحانه...: ص ۹.

۳. در پیرامون تئوری انقلاب...: ص ۱۰۶.

اقدامات چریکی پرسروصدا نتوانستند - حتی - گامی در جهت نزدیکی به توده‌ها بردارند، آگاهی سیاسی - به زعم خود - به میان آنها برند، و یک تشکّل توده‌ای ایجاد کنند تا بتواند در بطن جامعه تأثیری مطلوب و تعیین‌کننده برجای گذارد.^۱

□ نقد کلی عملکرد و مشی چریکی

○ نقد بیرونی: کارشناسی تاکتیکی

بسیاری از رهبران و فعالان هر دو سازمان - «چریک‌های فدایی» و «مجاهدین خلق» - در ماه‌های اولیه - کمی پس از اجرای اولین مرحله عملیات - شناسایی و دستگیر شدند و آنهایی که جان سالم به در برده بودند، به سلول‌های سه چهار نفره پناه بردند. با این وجود، در شرایط بسیار نامساعدی تشکیلات خود را نوسازی کردند، ضربه زدند و ضربه‌های سهمگین نیز خوردند.

همه گروه‌های چریکی، در کتب و نوشته‌های خود، تأیید کرده‌اند که پیش از انتخاب راه اقدام مسلحانه، مطالعات بسیاری در خصوص شیوه عملیات نظامی - سیاسی چریکی در کشورهای کوبا، ویتنام، الجزایر و آمریکای لاتین، به عمل آورده‌اند. تجارب «کارلوس ماریگلا» در برزیل، «چه‌گوارا» در کوبا و آمریکای لاتین و «ژنرال جی‌اپ» در ویتنام را، در زمینه نبردهای چریکی و مسائل منطقه‌ای، مطالعه و بررسی کرده‌اند. برخی از رهبران چریک‌ها (فداییان و مجاهدین) نیز کتب و رساله‌هایی درباره شیوه مبارزه مسلحانه در ایران نوشته‌اند. با این حال، از تجارب سیاسی و نظامی سایرین به درستی پیروی نکرده‌اند. این گروه‌ها می‌خواستند آنچه را که سال‌ها در آرزوی به دست آوردن آن بودند، طی چند هفته یا چند ماه به دست آورند. بیژن جزنی، با بررسی شکست «سیاهکل» موفقیت در اجرای عملیات مسلحانه را مستلزم آمادگی و حمایت مردم می‌داند:

... اِعمال قهر انقلابی، از یک سو، نیازمند رشد پیشاهنگ (گروه چریکی) و نیرومند شدن اوست؛ از سوی دیگر، مستلزم آمادگی توده‌ها در پذیرفتن این حمایت است. ... چریک باید نخست از طریق تبلیغات سیاسی و هسته‌های سیاسی صنفی خود کوشش کند با مردم ارتباط مستقیم برقرار کند و آنان را با هدف‌ها و شیوه‌های خود آشنا سازد.^۲

۱. طاهری، جنگ چریکی در ایران...: صص ۲۲۸ - ۲۲۹؛ با تلخیص و تصرف.

۲. جزنی، نبرد دیکتاتوری...: ص ۵۰.

حمید اشرف، در زمینه نقایص، کمبودها و اشتباهات سازمان چریک‌های فدایی خلق، گفته است: ... مهمترین ضعف ما بی‌تجربگی بود؛ بقیه ضعف‌ها از این [بی‌تجربگی] ناشی می‌شد. ما می‌خواستیم زود به نتیجه برسیم. سازمان کافی برای تحقق بخشیدن به طرح‌ها و آرزوهای سیاسی خود در نظر نمی‌گرفتیم... ما به بی‌تجربگی خود وقوف نداشتیم و به نیروهای خودمان، بیش از حد، بها می‌دادیم^۱...

محورهای نظریه رهبران و بنیانگذاران «سازمان مجاهدین خلق ایران» نیز، در زمینه ایدئولوژی و هدف‌های استراتژیک سازمان، با یکدیگر همسویی نداشتند.

... مسئله عضوگیری، یکی از مهمترین و پیچیده‌ترین مسائلی بود که سازمان با آن درگیر بود، زیرا از طرفی به علت ویژگی و پیچیدگی ایدئولوژی سازمان، طبعاً می‌بایست عناصری عضوگیری می‌شدند که توانایی انحلال [= حل شدن] از هر نظر در سازمان را داشته باشند.^۲

رهبران سازمان، پس از ماه‌ها تلاش در تدوین استراتژی، اعتراف می‌کنند که تنها با پذیرش ایدئولوژی «مرگ» و بدون تحلیل مشخص از شرایط اجتماعی جامعه، نمی‌توان به پیروزی دست یافت: ... درست است که بدون دست زدن به یک مبارزه مسلحانه، امکان پیروزی بر دشمن غداری همچون امپریالیسم جهان‌خوار (به سرکردگی امپریالیسم آمریکا) نیست ولی نکته مهمتر این است که این مبارزه در صورتی می‌تواند پیروز باشد که مبتنی بر یک تحلیل مشخص از شرایط اجتماعی جامعه‌ای باشد که مبارزه در آن صورت می‌گیرد.^۳

اختلاف نظر در تدوین ایدئولوژی، سازمان مجاهدین خلق و نیز چریک‌های فدایی را دچار انشعاب، پراکندگی و نفاق ساخت. در نتیجه، در تعیین استراتژی دچار سردرگمی شدند و نتوانستند برنامه‌ریزی کنند و همچنین آمادگی‌های آموزشی، نظامی و تاکتیکی لازم را فراهم سازند.

باتوجه به اهمیت پایگاه مردمی در عملیات چریکی و بررسی عملیات سازمان‌های چریک‌های فدایی و مجاهدین خلق، ملاحظه می‌شود که آنان، پیش از شروع نبرد مسلحانه در جنگل‌های گیلان یا در مناطق شهری به دلیل نداشتن ارتباط و تماس با مردم، نتوانستند اهداف و انگیزه خود را در مبارزه علیه رژیم و مقابله با تبلیغات دولت، به اقشار مختلف مردم تفهیم و پشتیبانی آنها را جلب نمایند. اما در

۱. اشرف، جمع‌بندی سه ساله: صص ۳۲-۳۶.

۲. شرح تأسیس...: صص ۲۶-۲۷.

۳. همان: ص ۴۲.

مقاطعی که سازمان مجاهدین به دلیل اعتبار در بین نیروهای مذهبی، توسط روحانیون و شخصیت‌های اجتماعی متنفذ متدین حمایت تبلیغی و معنوی می‌شد، در دل توده‌های مردم جای داشتند و از کمک‌های گسترده مردم، چه در مرحله پشتیبانی و چه به هنگام انجام عملیات، برخوردار بودند. به میزان آشکار شدن فاصله سازمان با فرهنگ و معتقدات دینی مردم، سیر نزولی جایگاه مجاهدین خلق در بین اکثریت مردم پیش از انقلاب، آغاز گردید.

در شهرها، اما عملیات چریک‌ها از ابتدا به همین روال بود و به دلیل فقدان پایگاه عمیق مردمی یک سازمان مارکسیست در بین مردم مسلمان، پس از هر مرحله از عملیات، رژیم با امکانات تبلیغاتی وسیع خود آنها را به عنوان خرابکار، ملحد، و تروریست می‌کوبید و افکار عمومی مردم را علیه آنها برمی‌انگیخت.

○ نقد درونی: منظر استراتژی

گروه منشعب از سازمان چریک‌های فدایی، در آبان ۵۶، اینگونه به نقد استراتژی دوستان و همفکران سابق خود پرداخت:

«جریان مسلحانه در زمانی به شیوه خودبه‌خودی، جو جامعه ما را تسخیر کرده و یک شیوه عبث و زیانبار مبارزه را به مبارزان صادق، پرشور، جوان و ناآگاه تحمیل نمود. ایدئولوژی جریانی که ما در بطن آن قرار داشتیم و خود جزء مهمی از جریان مسلحانه به‌شمار می‌رفت (چریک‌های فدایی خلق) معجونی از تناقضات و آش درهم‌جوشی از تکه‌پاره‌های تئوری‌های گوناگونی بود که به هیچ‌وجه تشابهی با مارکسیسم نداشتند. این تناقضات، که در ابتدا ناچیز می‌نمودند و هیجانات اولیه بر آنها سرپوش می‌گذازدند، در برخورد با واقعیات جامعه، اندک اندک رشد می‌کردند.

جریان مسلحانه، که از هیجانات روشنفکرانه تغذیه می‌کرد و بقای خویش را در دامن زدن به همین هیجانات کاذب می‌دید، نمی‌توانست رنگ نیاورد. جریان مسلحانه، که ابتدا مدعی بود مبارزه ایدئولوژیک (یکی از سه زمینه مبارزه طبقاتی یعنی مبارزه ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی) اهمیت خود را از دست داده است و جنبش ما به «پراتیسین» بیشتر نیاز دارد تا «تئوریسین» درگیر تضادهای ایدئولوژیک دهشتناکی گردید. حتی در تحلیل موارد بسیار ساده و ابتدایی نیز، در این جریان، اتفاق نظر به چشم نمی‌خورد. جریان مسلحانه بیشتر، از شعار رویونیستی «جنبش همه چیز، هدف نهایی هیچ» پیروی

می‌کرد تا از آن تئوری‌ای که بتوان آن را تئوری پیشرو نامید.

... جریان مسلحانه در طول قریب هفت سال مبارزه طولانی‌اش برای خلق، جز نابود ساختن جمعی از بهترین و پرشورترین سازماندهان، مبلغان و مروّجان بالقوه‌اش کاری صورت نداده است. بیش از شش سال پیش مبارزه‌ای به جنبش انقلابی تحمیل گردید که بی‌ثمری و زیانباری آن بارها و بارها در تاریخ مبارزات طبقاتی به ثبوت رسیده است.

... مبارزه‌ای که قریب هفت سال پیش آغاز گردید و تحت قالب‌های متفاوت مذهب و مارکسیسم - منتها در شکل و محتوایی یکسان - عرضه شد، بر شور و هیجان استوار بود. جدایی این مبارزان از توده‌ها، از همان ابتدا، با این حقیقت همراه بود که آنان واقعیت را تنها در ذهن خویش ساخته و برای مفاهیم انقلاب و انقلابی، معنایی ذهنی و ناصحیح قایل بودند. آنها عقاید و نظریات خود را از تصوّرات و آرزوهای باطنی و دنیای درونی خویش نتیجه می‌گرفتند. آنها قادر نبودند به اصل «اتکا به توده‌ها» باورمند باشند بلکه به اصل «اتکا به اسلحه» معتقد بودند. آنان اراده خود را مستقل از واقعیت خارج به شمار آوردند؛ ذهنیات خود را مطلق کرده پیوند و رابطه متقابل علّت و معلول را طرد کردند...

احمدزاده همچنین معتقد بود که در کشور ما شرایط عینی (وضع انقلابی) وجود داشته است. ولی اگر به سرتاسر کتاب وی بنگریم، هیچ‌گونه دلیل علمی برای اثبات این مدّعا نخواهیم یافت. ظاهراً وی برچسب زدن و دشنام دادن را بر استدلال کردن ترجیح داده است:

... هرگونه توسل به آماده نبودن شرایط عینی انقلاب، مبین اپورتونیسیم، سازشکاری و فرمیسم، نشانه فقدان شهامت سیاسی و توجیه بی‌عملی است.^۱

نسل جنبش چریکی شهری، بدون آنکه بتواند شرایط واقعی برای مبارزه مستقیم را درک کند، به نبرد مرگ و زندگی دست زد. ناشکیبایی وی به او اجازه نداد تا از وسوسه یک ماجراجویی بی‌موقع و زیانبار احتراز کند. این روشنفکران، با تأثیر مستقیمی که از تلاطمات جهانی و پیروزی‌های پی‌درپی انقلاب‌ها کسب می‌کردند، تحت تأثیر تئوری‌های معیوب، به مبارزه پرداختند.

تئوری «ترور فردی» با شکل کمی تازه و پرطمطراق «تبلیغ مسلحانه» یا «مبارزه مسلحانه»، در محیط بکر این روشنفکران ناآگاه بروز کرد...

یک گروه کوچک روشنفکر و علاقه‌مند به انقلاب و توده‌ها، آن هنگام که می‌خواهد از دایره

۱. احمدزاده، مبارزه مسلحانه... ص ۴۳.

محدودی که در آن قرار دارد بیرون آمده به خارج از خود نظر کند، با سرکوب پلیس روبه‌رو می‌شود و به این نتیجه می‌رسد که حتی آن قدر نیرو ندارد که با توده مردم تماس برقرار کند. و آن وقت این تز شگفت‌آور را به میان می‌آورد که قیام کار توده‌ها نیست و خود ما چند نفر، که آن قدر نیرو نداشته‌ایم که با مردم تماس بگیریم، قیام را آغاز می‌کنیم.

برای این مبارزان، ایده‌های آنارشیستی کشتش بیشتری دارد. اینان، که قبلاً معتقد بودند دیکتاتوری سد راه مبارزه توده‌ها قرار دارد، بدین نتیجه می‌رسند که «نه! تنها تشدید دزدگی این دیکتاتوری، مبارزه توده‌ها را جاری خواهد کرد». مبارزه اینان درست در مقابل نیاز حیاتی توده‌ها به آزادی قرار دارد. هرگز به عقل هیچ فرد عادی هم خطور نمی‌کند که فاشیسم بهتر از دموکراسی است.

... تجربه جنبش مسلحانه در کشور ما به خوبی نشان داده است که این شیوه مبارزه، انقلابیون را به مبارزه‌ای جدا از توده‌ها منحصر می‌سازد و انرژی انقلابی بسیاری را به هرز می‌دهد.

انقلابیون ما از سه انقلاب ویتنام، چین و کوبا تنها شکل ظاهری، آن هم مسخ شده، ناقص و مغشوش را می‌دیدند و آن را دلیلی برای صحت مبارزه خود ارائه می‌دادند...

شیوه مبارزه تروریستی در ایران دهه پنجاه، هیچ‌گونه وجه اشتراکی با مبارزه مسلحانه در کوبا و ویتنام ندارد. در آنجا مبارزه مسلحانه شیوه‌ای از مبارزه سیاسی است که در مرحله معینی از گسترش جنبش انقلابی می‌تواند به شیوه عمده و تعیین کننده بدل گردد...

قریب هفت سال تجربه نشان داد که مسلح کردن غیرضروری سازمان مخفی نه تنها به جدایی از توده‌ها می‌انجامد بلکه همچنین نمی‌تواند در حفظ این سازمان‌ها و برکنار نگاه داشتن آنها از چنگال پلیس سیاسی موفق باشد. شکل مبارزه با محتوای آن رابطه ناگسستنی دارد؛ شکل متمرکز و نظامی سازماندهی، علاوه بر آنکه در تمام طول این مدت هیچ‌گونه امکان ادامه کاری را برای اینان میسر نساخت بلکه به سرعت به تلاشی آن توسط پلیس کمک رساند.^۱

○ روشنفکران و جنگ چریکی

دسته‌ای از صاحب‌نظران علوم اجتماعی به نقش روشنفکران، در هر جامعه‌ای، به مثابه مکانیسم

۱. اعلامیه توضیحی مواضع ایدئولوژیک گروه منشعب از سازمان چریک‌های فدایی خلق، آبان ۱۳۵۶: صص ۱ -

توجه قدرت تکیه می‌کنند. چکیده این رویکرد جامعه‌شناسانه این است: هرگاه وفاداری روشنفکران به سیستم اجتماعی منتفی گردد یا اعتماد آنها مورد دستبرد قرار گیرد، ایدئولوژی جدیدی توسط آنها مطرح می‌شود؛ و ضمن آن، مشروعیت نظام موجود مورد تردید قرار می‌گیرد.

به نظر برخی نظریه‌پردازان غربی، بر مبنای تحلیل طبقاتی، واقعیت‌های تاریخی در دوران معاصر، مؤید این امر است که انقلابیون برخاسته از بورژوازی، در تمامی مسائل مهم، راه‌حل‌های افراطی و سازش‌ناپذیر و رادیکال را ترجیح می‌دهند. از این روست که معروفترین نمایندگان گرایش خشونت‌گرا، در میان بورژواها و در نتیجه باسوادها هستند.^۱

برای بررسی و تعیین قشربندی اجتماعی اعضای سازمان‌های چریکی در ایران، بررسی پایگاه اجتماعی - اقتصادی آنها می‌تواند مفید باشد.

آمارها و نمونه‌های نسبتاً درست نشان می‌دهند که حدود ۸۵ درصد از مجموع اعضای سازمان‌های چریکی در ایران - که دارای وضعیت تحصیلی مشخص و ثبت شده‌اند - دانشجوی یا فارغ‌التحصیل دانشگاه بودند. با این همه سازمان‌های مزبور، در جذب دانشگاهیان، ناموفق بودند، چرا که - به رغم نبود آمار دقیق - از مجموعه نیروهای جذب شده تا سال ۱۳۵۱، کمتر از پنج دهم (۰/۵) درصد مجموعه دانشجویان کشور در این سازمان‌ها متمرکز بوده‌اند.

اگر با اغماض و تسامح، تعداد دانشجویان وابسته به دو سازمان را، که تا آخر سال ۵۰ توانسته بودند از چنگ ساواک بگریزند و یا شناسایی نشوند، با تعداد دستگیرشدگان برابر فرض کنیم، مجموع دانشجویان جذب شده حدود ۲۵۰ نفر می‌شود که در برابر رقم ۷۷۴۸۲ نفر حجم کل تعداد دانشجویان سراسر کشور در سال تحصیلی ۴۹-۵۰، نسبتی برابر ۰/۳۲ درصد را به دست می‌دهد.^۲

حال که آمار دقیقی در دست نیست، جهت برآورد تعداد اعضای سازمان‌های دوگانه چریکی در ایران، می‌توانیم بر اساس مجموعه اطلاعات به دست آمده چنین محاسبه کنیم:

در ضربه زمستان سال ۱۳۴۹ و اوایل ۱۳۵۰ به «گروه جنگل» تنها ۵ نفر از اعضا دستگیر نشدند و در ضربه بزرگ شهریور و پاییز ۱۳۵۰ به سازمان مجاهدین خلق، بیش از ۹۰ درصد کادر و اعضا بازداشت شدند و تنها تعداد کمی، در خارج و داخل کشور، فراری شدند. با برآورد مجموع اسامی افراد (برآیند منابع

۱. میخلز، جامعه‌شناسی احزاب: ص ۱۸۶.

۲. طاهری، جنگ چریکی در ایران...: ص ۱۸۷؛ با اندکی تصرف.

(مختلف)، تعداد کل افراد شناسایی و دستگیر شده بدین قرار است:

(۱) چریک‌های فدایی

الف - «گروه جنگل» (۴۹ تا ۵۰): ۴۰ نفر؛

ب - «گروه احمدزاده» (۴۹ تا ۵۰): ۵۵ نفر؛

(۲) مجاهدین خلق (۴۹ تا ۵۰): ۹۰ نفر؛

و در مجموع ۱۸۵ نفر؛ که تا اواخر سال ۵۰ دستگیر یا کشته شدند. در برآوردی مسامحه‌آمیز، می‌توان مفروض گرفت که همین تعداد نیرو در این سازمان‌ها فعال بوده‌اند که دستگیر نشدند.

نسبت زنان جذب شده به مراتب کمتر از مردان بود. تعداد زنانی که در سال‌های ۵۰-۵۱ توسط ساواک دستگیر شدند، هفت نفر بود که بر اساس فرض قبلی مبتنی بر همین تعداد فراری، مجموعاً ۱۴ نفر خواهد بود که رقمی کمتر از هفت صدم (۰/۰۷) درصد کل دانشجویان دختر را تشکیل می‌دهد. البته در سال‌های بعد، درصد زنان عضو زیادتر شد؛ چرا که سازمان‌های مزبور، برای جلوگیری از ضربات ساواک، از زنان بیشتری جهت پوشش امنیتی خانه‌های تیمی و ارتباطات بهره می‌بردند.^۱

با توجه به مشخص بودن میزان تحصیلات افراد وابسته به سازمان‌های چریکی، می‌توان پایگاه اجتماعی - اقتصادی آنها را تعیین کرد. مطالعاتی که در زمینه منشأ اجتماعی دانشجویان ایرانی در آن زمان، صورت گرفت، نشانگر این امر است که بیشتر دانشجویان به طبقات متوسط سنتی جدید (خرده‌بورژوازی شهری) تعلق داشته‌اند؛ در حالی که - به تقریب - یک پنجم به خانواده‌های طبقه مسلط و حاکم، و فقط یک دهم به خانواده‌های دهقانان و کارگران نسبتاً مرفه متعلق بودند.^۲

نکته دیگری که در خصوص قشربندی اجتماعی اعضای گروه‌های چریکی اهمیت دارد، میزان سن آنهاست. متوسط سن افرادی که در این گروه‌ها حضور داشته، در درگیری‌ها و ضربات کشته و یا دستگیر شده‌اند، ۲۰ تا ۲۵ سال بوده است. در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، در میان رهبران رده اول دو سازمان چریک‌های فدایی و مجاهدین خلق حتی یک فرد ۴۰ ساله وجود نداشت. در حالی که اغلب آنها حدود ۱۰ سال از عمر ۳۰-۳۵ ساله خود را یا در زندان‌ها گذرانده، و یا در حال جنگ و گریز با پلیس

۱. همان.

۲. ادیبی، طبقه متوسط جدید...: ص ۶۳.

سیاسی و در خانه‌های تیمی بودند.^۱

از جمله دلایلی که می‌توان برای حضور «جوان‌ترها» در این گونه تشکیلات برشمرد (و شاید مهم‌ترین دلایل) اینهاست:

۱- ارزیابی متن زندگی و حواشی آن بر مبنای احساسات، سمپاتیک برخورد کردن با واقعیات و در نتیجه، در تقابل عقل و منطق و عاطفه، میزان را به نفع عاطفه سنگین کردن؛

۲- ماجراجویی (آوانتوریسم) به عنوان منبعی جهت کسب نیرو و توانایی در مقابله با مخاطرات و حوادث؛

۳- نبود احساس مسئولیت و وابستگی خانوادگی، به دلیل نداشتن همسر و فرزند. در سال‌های ۵۰-۵۱ تعداد افرادی که در این گروه‌ها دارای همسر و فرزند بودند، اندک است.^۲

از سوی دیگر، چون مبارزات چریکی در ایران، به ویژه با ایدئولوژی متضاد با ایدئولوژی و باورهای فراگیر جامعه، فاقد پایگاه و پشتوانه اجتماعی بوده و «سکتاریسم» ویژگی اصلی آن به شمار می‌رفت، اساساً این نوع سازمان‌ها امکان نیافتند که به صورت جنبشی فراگیر و توده‌ای درآیند و در بنیادهای اجتماعی، بخصوص ساختار قدرت، دگرگونی ایجاد کنند.

سازمان‌های چریکی ایران نیز، همچون دیگر کشورهای جهان سوم، تنها در جذب بخش ضعیفی - از جهت کمی و کیفی - از اقشار اجتماعی تحصیلکرده شهری موفق بوده‌اند و هیچ‌گاه نتوانسته‌اند به لایه‌هایی دیگر نفوذ کنند. شاید بتوان گفت که سیاسی شدن افراد، به میزان بیشتری در بین افراد نسبتاً مرفه جامعه به چشم می‌خورد تا طبقات محروم. مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی، هردو، متشکل از جوانان تحصیلکرده بودند و در طول فعالیتشان نتوانستند یک «دهقان» را با خود همراه سازند.^۳ همچنین، به رغم تبلیغات فراوان آنها در دفاع از طبقه کارگر (پرولتاریا)، نتوانستند حتی از خانواده‌های کارگران عضوگیری کنند و تنها چند کارگر در میان خود داشتند که آنها نیز «به عنوان کارگر» در این جریان وارد نشده بودند بلکه رگه‌های روشنفکری و ذهنیات مبارزاتی ایشان، نقش انگیزشی داشته است. در بررسی «آبراهامیان»، فداییان خلق در جذب کارگران موفق‌تر می‌نمایند:

۱. راه کارگر، ش ۹۱ - بهمن ۱۳۷۰: ص ۸.
۲. طاهری، جنگ چریکی در ایران...: صص ۱۸۹-۱۹۰؛ با اندکی تصرف.
۳. هالیدی، دیکتاتوری و توسعه...: ص ۲۵۳؛ با تصرف و تلخیص.

در آمار کشته شدگان مجاهدین تنها نام ۲ کارگر دیده می شود؛ ولی در بین کشته شدگان سازمان فدایی ۱۲ کارگر وجود دارد.^۱

○ عامل ذهنی گرای در گروه‌های مسلح

سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی ایران شناخت کافی از بسیاری ابعاد وضعیت کشور در رژیم شاه نداشتند و همین امر سبب شد تا درکی غیر واقع‌بینانه و ذهنی از شرایط سیاسی - اجتماعی ایران داشته باشند. مسیری که آنان طی می‌کردند، هیچ‌گونه مشابهتی با شرایط انقلابی مطرح شده توسط «لنین» و یا دیگران نداشت. علت این بود که روشنفکران سیاسی، تحت تأثیر ناشکیبایی و یا تحریک عوامل حکومت، در درجه بلوغ یک موقعیت انقلابی اغراق می‌کردند. اغلب سازمان‌ها و گروه‌ها شرایط انقلابی را به صورت تئوریک و ذهنی ترسیم می‌کردند اما در عمل با چیز دیگری مواجه می‌شدند. تحلیل شرایط سیاسی - اجتماعی ایران آن روز، نه با دیدگاه کلاسیک مارکسیستی قابل توضیح است و نه با شرایط انقلابی مطرح شده توسط نظریه‌پردازان جدیدتر.

از جمله علل مهم ذهنی‌گرایی چنین سازمان‌هایی درباره شرایط انقلابی، تأثیرپذیری و تقلید غیرواقع‌بینانه آنها از برداشت تئوریسین‌های مارکسیسم از وضعیت انقلابی است. عمده‌ترین ویژگی تحلیل و تفسیر این سازمان‌ها و گروه‌ها، پیروی از «مکتب رنویسی» از نوشته‌های دیگران بود. چریک‌های فدایی در سال ۵۳ نوشتند:

ما تجربه حزب کمونیست چین را آموخته‌ایم و باز هم می‌آموزیم... ما بر مبنای تجربیات خلق‌های پیشرو و از جمله چین، واقعیات مبارزات سیاسی ایران را در سال‌های اخیر مطالعه و جمع‌بندی می‌کنیم. بسیاری از مشخصات انقلاب ما و بسیاری از مشخصات انقلاب چین، به انقلاب اکتبر شباهت دارد. در انقلاب ما جنگ توده‌ای طولانی وجود خواهد داشت؛ در چین نیز چنین بوده است. انقلاب ما با رهبری حزب کمونیسم به ثمر خواهد رسید؛ در چین نیز چنین بوده است. پایگاه نظامی ارتش توده‌ای ما در مناطق روستایی خواهد بود؛ در چین نیز چنین بوده است. انقلاب ما فقط با اتحاد کارگران و دهقانان و خرده بورژوازی شهری [و با رهبری طبقه کارگر عملی است؛ در چین نیز چنین بوده است].^۲

۱. آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب: ص ۶۰۷.

۲. نبرد خلق، شماره دوم، فروردین ۵۳: ص ۴۲-۴۳.

بسیاری از تحلیل‌گران تاریخ سیاسی نیم قرن اخیر ایران، معتقدند که روشنفکران ایرانی عموماً، همانند روشنفکران دیگر کشورهای جهان سوم، از یک «مکتب رونویسی» و «کپی‌برداری» پیروی می‌کردند؛ در نتیجه در تحلیل‌هایشان از وضعیت جامعه ایران، حتی نیم‌نگاهی هم به فرهنگ و سنن جامعه خود نداشتند. در بعضی از سازمان‌ها نیز با این مقوله‌ها به عنوان امری ثانوی برخورد می‌شد؛ از جمله در سازمان مجاهدین خلق. هرچند سازمان نسبت به گروه‌های دیگر بخصوص چریک‌های فدایی، درک بهتری از فرهنگ اجتماعی مردم داشت و می‌دانست که زمینه‌های فرهنگی و مذهبی جامعه ایران، از ویژگی‌هایی برخوردار است که به آسانی امکان حذف یا دگرگونی آنها وجود ندارد.

○ ناهمسازی اهداف و عملیات

مجموعه عملیات چریکی گروه‌های مسلح ایران در دهه آخر عمر رژیم شاه را می‌توان به سه دسته تقسیم‌بندی نمود:

- ۱) عملیات انفجاری: بمب‌گذاری یا پرتاب نارنجک به مراکز نظامی و انتظامی یا مؤسسات خارجی.
 - ۲) عملیات ترور: ترور اشخاص وابسته به رژیم شاه، مستشاران خارجی، و تصفیه‌های فیزیکی درون سازمانی.
 - ۳) عملیات سرقت مسلحانه: حملات مسلحانه به بانک‌ها برای تأمین منابع مالی.
- با بررسی دقیق روزنامه‌های سال‌های ۱۳۴۹-۱۳۵۶ و اطلاعیه‌های رسمی دو گروه مسلح مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی، در مجموع، در طول ۸ سال، ۷۴ مورد عملیات اعلام شده و چند مورد اعلام نشده، توسط دو سازمان مزبور انجام گرفته است.^۱

سال ۱۳۴۹ - ۵ عملیات مسلحانه توسط دو گروه چریکی «احمدزاده» و «جنگل»: سه مورد حمله به بانک، یک مورد حمله به پاسگاه ژاندارمری، و یک مورد حمله به کالانتری. سازمان مجاهدین خلق: یک عملیات هواپیمارمایی، به قصد نجات اعضای دستگیر شده در دوی.

۱. طاهری، جنگ چریکی در ایران... ص ۱۹۹.

سال ۱۳۵۰ - ۲ مورد گروگان‌گیری ناکام: اولی توسط گروه سیروس نهب‌اندی در مورد سفیر آمریکا، دومی توسط مجاهدین خلق در مورد «شهرام پهلوی‌نیا». چریک‌های فدایی: ترور «سرلشکر فرسیو» حمله به نگهبان کلانتری قلهک، و ۸ مورد بانک‌زنی.

سال ۱۳۵۱ - مجاهدین خلق: ۳ مورد ترور «ژنرال پرایس» (ناموفق)، «سرتیپ طاهری» و «شعبان جعفری» معروف به «شعبان بی‌مخ» (ناموفق). ۵ مرحله عملیات انفجاری با ۱۷ مورد انفجار.

سال ۱۳۵۲ - چریک‌های فدایی: ۲ مورد انفجار. مجاهدین خلق: ۲ مورد انفجار و ترور «سرهنگ هاو‌کینز».

سال ۱۳۵۳ - چریک‌های فدایی: ۴ مورد ترور «سروان نوروزی»، «علی‌نقی نیک طبع»، «حاج فاتح یزدی» و «عباسعلی شهریاری» و ۵ مرحله انفجار. مجاهدین خلق: ترور «سرتیپ زندی‌پور» و ۵ مورد عملیات انفجاری.

سال ۱۳۵۴ - چریک‌های فدایی: یک انفجار و دو مورد ترور «ناهدی»، و «نوشیروان‌پور» عضو سابق سازمان به دلیل انجام مصاحبه تلویزیونی. مجاهدین خلق: ۳ مورد عملیات انفجاری، یک مورد ترور «سرهنگ شفر» و «سرهنگ ترنر» دو مورد ترور «شریف واقفی» و «صمدیه لتاف».

سال ۱۳۵۵ - چریک‌های فدایی: ۲ مورد انفجار. مجاهدین خلق: یک انفجار و یک مورد ترور ۳ مستشار آمریکایی.

سال ۱۳۵۶ - چریک‌های فدایی: ۴ مورد انفجار.

از جمله تفاوت‌های عمده عملیاتی دو سازمان، این است که چریک‌های فدایی ۱۱ مورد دستبرد مسلحانه به بانک‌ها داشته‌اند ولی از مجاهدین خلق هیچ‌گونه عملیاتی در این خصوص ثبت نشده است. علت اصلی این وضعیت، دسترسی نداشتن چریک‌ها به منابع مالی مردمی بود.

از قضا سرقت از بانک، یکی از کانال‌های ضربه‌پذیری چریک‌های فدایی شد و تلفات سنگینی را بر آنها تحمیل کرد. از سوی دیگر، مجاهدین خلق، تا پیش از تغییر ایدئولوژی و تصفیه نیروهای مذهبی، به خاطر کم‌کمی مالی قابل توجهی که از طریق روحانیون و بازاری‌های مبارز دریافت می‌کردند، مشکلی از نظر مالی نداشتند.

اهداف اعلام شده پرتاب نارنجک و یا انفجار بمب‌های دست‌ساز در برخی مراکز، یا به خاطر نشان دادن احساسات ضدامپریالیستی و بخصوص ضد آمریکایی بود - مانند انفجارهایی در انجمن ایران و

آمریکا، انجمن ایران و انگلیس، سفارت عمان، شرکت نفتی شل، شرکت‌های هواپیمایی پان آمریکا و بی.اوی.سی (بریتیش ایرویز)، و امثال آن؛ و یا ابراز کینه و ضدیت با رژیم - مانند انفجار در مراکز و مؤسسات پلیسی نظیر شهرداری بابل، مراکز ساواک، ژاندارمری و مانند آن. ناگفته نماند که این مجموعه عملیات، برخلاف تبلیغات سازمان‌های مذکور، خسارات فوق‌العاده‌ای نداشت.

از مجموع ۳۸ مورد عملیات انفجاری در مراکز نظامی و انتظامی و امنیتی و مؤسسات خارجی، ۲۲ مورد مربوط به مجاهدین خلق و ۱۶ مورد مربوط به چریک‌های فدایی است.

از مجموع ۲۵ مورد ترور سازمان یافته، که با برنامه‌ریزی و در عین حال مهارت انجام شده، ۷ مستشار خارجی (۲۸ درصد)، ۸ نفر وابسته به رژیم (۳۲ درصد)، و ۱۰ نفر افراد عضو یا مرتبط این سازمان‌ها (۴۰ درصد) بوده‌اند. اگر موارد اعلام نشده و بعداً کشف شده یا مرگ‌های مشکوک را هم به این فهرست اضافه کنیم، بیش از ۵۰ درصد از ترورهای دو گروه مسلح، به تصفیه‌های تشکیلاتی اختصاص می‌یابد. حال آنکه فلسفه وجودی این دو گروه و به ویژه سازمان مجاهدین، با هرگونه ترور داخلی در تضاد بود و امکانات و سلاحی که بایستی برای مبارزه با رژیم شاه به کار گرفته می‌شد، برای سرکوب و قلع و قمع گروهی از بهترین جوانان مبارز میهن به کار رفت و عملاً خدمتی به رژیم شاه شد که خودش با سرمایه‌گذاری و صرف امکانات گسترده قادر به انجام آن نمی‌بود.

روحیه انتقام‌جویی، عمل زدگی، خودنمایی و اعلام موجودیت، و مسائلی از این قبیل، در مجموعه عملیات سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۴۹، به میزان بسیار زیادی به چشم می‌خورد. بخش عمده این اقدامات مسلحانه، متأثر و نشأت گرفته از استراتژی سازمان‌های مزبور نبود؛ و رابطه‌ای منطقی بین اهداف استراتژیک آنها و اغلب موارد مجموعه عملیات (با تبلیغاتی که صورت می‌گرفت) وجود نداشت.

در مشی چریکی تئوریزه شده، که هر دو سازمان خود را مقید بدان می‌دانستند، انجام عملیات کوچک، در ابتدا، و سپس گسترش آنها، می‌بایست در راستای قیام توده‌ای باشد؛ در حالی که مجموعه عملیات این دو سازمان، غالباً بر اساس نقطه‌نظرها و وقایع ویژه (واکنش‌های مقطعی و موردی) تنظیم می‌گردید. از جمله اعلام حضور و موجودیت، رقابت و خودنمایی در برابر سازمان یا سازمان‌های دیگر، نشان دادن توانایی خود به رژیم و ساواک، مانور به منظور جذب نیرو و امکانات، حل بحران‌های تشکیلاتی و تصفیه مخالفان درون‌گروهی، آزادی زندانیان (یک مورد هواپیمارایی)، و یا انتقام به مناسبت اعدام و کشته شدن بعضی از اعضا. در نتیجه آنها نتوانستند رابطه مشخصی بین هدف‌های

سیاسی و عملیات نظامی خود پیدا و برقرار کنند. همواره در برابر این سؤال که از مسلح بودن چه هدفی را دنبال می‌کنند، غیر از توجیهات کلی، جوابی از این قبیل ارائه می‌شد: «در شرایط حاکمیت رژیم پلیسی و قدرت نظامی پلیس علیه گروه‌های مخفی، بدون مسلح شدن نمی‌شود گروه را در مقابل ضربات پلیس حفظ کرد»^۱.

○ نقش سرکوب در شکست و بحران مشی

یکی از عوامل مؤثر در موفقیت یا ناکامی جنگ‌های چریکی، چگونگی و میزان سرکوب رژیم‌هاست. «گار» (R. Gurr) دست کم سه نوع برخورد را توضیح می‌دهد:

۱- رژیم‌ها به افزایش شدت مجازات‌ها، به میزان بسیار زیادی، در کوتاه مدت دست می‌زنند. این کار، در کوتاه‌مدت، افراد و سازمان‌ها را از اقدام به خشونت‌های سیاسی و یا حداقل گسترده‌تر شدن میدان برخورد باز می‌دارد؛ ولی احتمالاً دوام نارضایتی را شدت بخشیده به طور غیرمستقیم آن را گسترده می‌سازد، نارضایتی تازه‌ای را در میان مردمی که مستقیماً از آن تأثیر می‌پذیرند به وجود می‌آورد، ارادهٔ چریک‌ها به مقاومت را افزایش می‌دهد و اهداف جدید و ملموسی را برای تهاجم پدید می‌آورد.

۲- افزایش فشارها و مجازات‌ها در حد متوسط صورت می‌گیرد. معمولاً تأثیرات مربوط، برای رژیم، عدم کارایی را به همراه دارد. افزایش متوسط فشارها، نارضایتی ناراضیان و ارادهٔ آنان به مقاومت را شدت می‌بخشد و احتمالاً آنها را دچار ترس و تردید نیز می‌کند.

۳- مجازات محاسبه شده در حد بالا ولی پیوسته؛ اگر رژیم‌ها بر مبنای محاسبات و کنترل پی‌آمدها با اجتناب از واکنش‌های عجولانه و مقطعی، به طور مداوم مجازات‌ها را افزایش دهند، احتمالاً افزایش پیامدهای ناشی از حتمی ندانستن تلافی‌جویی، ناراضیان را دچار تردید کرده مشروعیت رژیم را افزایش می‌دهد. در نتیجه پتانسیل بروز خشونت‌های سیاسی بیشتر را کاهش می‌دهد. البته، یأس و سرخوردگی از مبارزه نیز می‌تواند عامل این موضوع باشد.^۲

برخی از جامعه‌شناسان سیاسی معتقدند از نکاتی که مشی چریکی مدرن آن را کاملاً به فراموشی سپرد و مورد نظر قرار نداد، دستگاه سرکوب رژیم‌های مدرن است که بسیار نیرومندند. در نتیجه، جنبش

۱. طاهری، جنگ چریکی در ایران...: ص ۲۰۳.

2. Gurr, R. Why Men Rebel; Prinston University Press, 1971: P. 317-356.

چریکی دیگر نمی‌تواند به پیدایش حرکت‌های خودجوش توده‌ای امیدوار باشد. به عبارت دیگر، گسترش یک جنبش، به میزان زیادی، به کارایی و گستردگی وسایل سرکوب رژیم بستگی دارد. مسئله نیروها و ابزار سرکوب رژیم‌هایی که با حرکات مسلحانه اپوزیسیون مواجه‌اند، تا آنجا اهمیت دارد که حتی برخی نظریه‌پردازان، موفقیت یا عدم موفقیت انقلاب‌ها را نیز در میزان انسجام و وفاداری نیروهای سرکوب جست‌وجو و برآورد می‌کنند.^۱

در مورد شرایط ایران در دوران رژیم پهلوی، چون توهم خود بزرگ‌بینی در شاه او را وامی‌داشت که روز به روز بر دامنه قدرت فردی خود بیفزاید و در نتیجه یک «سلطنت الیگارشیک» به وجود آید؛ شاه همواره مخالفان را به شدیدترین و خشونت‌بارترین روش‌های ممکن از میدان به در می‌کرد.

۱۵ خرداد ۱۳۴۲، از لحاظ شیوه سرکوب، نقطه عطف مهمی است. نوع عملکرد شاه در برخورد با نیروهای مخالف، در آن روز، همگونی بیشتری با نوع اول در تقسیم‌بندی «گار» دارد؛ یعنی افزایش شدت سرکوب، به میزان زیاد، در مقاطع زمانی خاص.

«گازبوروسکی» (Mark Gasiorowski) می‌نویسد:

اگرچه تظاهرات ژوئن ۱۹۶۳ [خرداد ۴۲] عظیم بوده است و بسیاری از تظاهرکنندگان کشته شدند ولی شاه توانست با دستگیری و تبعید رهبران تظاهرات و به طور مشخص [امام] خمینی، از ناآرامی بیشتر جلوگیری به عمل آورد.^۲

در نتیجه شاه و ارتش او، از یک سو در میان نخبگان اجتماعی و مذهبی و از سوی دیگر در میان طبقه متوسط تحصیل کرده منزوی می‌شد. هرچه مشروعیت او کاهش بیشتری می‌یافت، وابستگی‌اش به قدرت مبتنی بر زور ارتش، ساواک و پلیس امنیتی بیشتر می‌شد. در نتیجه ارتش نقش مهمتری را نسبت به گذشته در رژیم به عهده گرفت.

بی‌اعتمادی شاه به بدنه ارتش سبب می‌شد که گروه‌های مطمئن‌تر درون ارتش، جایگاه ویژه‌ای پیدا کنند. «گارد جاویدان» به همین دلیل به وجود آمد تا توانایی برخورد قاطعانه‌تری را با اقدامات احتمالی مخالفان، نظیر کودتا و یا درگیری‌های اجتماعی، دارا باشد. به نوشته «گازبوروسکی»:

ابزارهای اصلی سرکوب شاه، ارتش و پلیس مخفی وی (ساواک) بود. از ارتش، به طور

۱. طاهری، جنگ چریکی در ایران...: ص ۱۷۰.

2. Azar, E. National Security in The Third World; Cambridge University, 1988: P. 253.

گسترده، در جهت منفعل ساختن طوایف و فرونشاندن ناآرامی‌های شهری، استفاده می‌شد که مهمترین آن تظاهرات سال ۱۹۶۳ [۱۳۴۲] بود. حتی زمانی که ارتش درپادگان‌های خویش بود، در اشاعهٔ جوّ رعب و وحشتی که تحت حاکمیت شاه در ایران وجود داشت، کمک شایانی می‌کرد. تاکتیک‌های ساواک، از اشکال عریان شکنجه تا عملیات روانی به دقت هماهنگ، برای مغشوش ساختن اپوزیسیون، افزایش وفاداری نسبت به شاه را دربرمی‌گرفت؛ و سرکوب تحت حمایت شاه چنان شدید بود که «عفو بین‌الملل» در سال ۱۹۷۵ اعلام کرد: «هیچ کشوری در جهان کارنامه‌ای بدتر از ایران، در زمینهٔ حقوق بشر ندارد.»^۱

ابزارهای سرکوب شاه - بجز ارتش و ساواک - عبارت بودند از: ژاندارمری، شهربانی و «ادارهٔ دوم» یا «رکن دو» ارتش. با این همه مهمترین نقش را در خصوص درگیری‌های درون شهری و شناسایی گروه‌های مسلح، «ساواک» به عهده داشت. به رغم اینکه ساواک در سال ۱۳۳۶، به ریاست «تیمور بختیار» تشکیل شد، این تشکیلات نوپا به یمن برخورداری از حمایت بی‌دریغ سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا (C.I.A) و اسرائیل (موساد) و انگلیس (M.I.5)، در مدت زمان کوتاهی توانست تشکیلات نسبتاً قدرتمندی را در سراسر کشور گسترش دهد.^۲

دورهٔ اصلی فعالیت ساواک، که شهرت جهانی آن را سبب شد، از خرداد ۱۳۴۲ به بعد است که از هر نظر، تغییرات کمی و کیفی در آن پدیدار شد. مجموعهٔ حوادثی چون قیام ۱۵ خرداد و ماجراهای پیرامون آن، تشکیل گروه‌های مسلح، ترور «حسنعلی منصور» و اقدام به ترور شاه در کاخ مرمر، شاه و دستگاه امنیتی را غافلگیر کرد و آنها را به این نتیجه رساند که هماهنگ با فشارهای سیاسی - اجتماعی، کمربند امنیتی - پلیسی محکم‌تری به‌وجود آورند.

مطالبی که دربارهٔ ساواک شایع شده و انتشار یافته، بین «افسانه» و «واقعیت» در نوسان است.^۳ برخی از منابع، از قدرت و نیروی افسانه‌ای ساواک گفته‌اند و از جمله، نیروهای رسمی آن را از ۳۰ تا ۶۰ هزار و خبرچینان (منابع) آن را تا سه میلیون نفر ذکر کرده‌اند. بعضی از محققان، مانند «گازبوروسکی»

1. Ibid: P. 227 - 50.

۲. در این باره ← فردوست، ظهور و سقوط...، ج ۱: صص ۲۸۳ - ۳۷۸ و ۳۷۹ - ۴۰۷ و ۴۵۱ - ۴۶۱.

۳. برای شناخت بیشتر از ساز و کار «ساواک» - علاوه بر ظهور و سقوط...، ج ۱ و ۲ ← مدنی، تاریخ سیاسی معاصر...، ج ۲: صص ۱۴۸-۱۶۳.

واقع‌بینانه‌تر با این امر برخورد داشته‌اند:

تعداد پرسنل تمام وقت ساواک، از تقریباً ۲۰۰۰-۲۴۰۰ نفر در اوایل سال ۱۹۶۰ به ۷۰۰۰-۱۰۰۰۰ نفر در اواخر ۱۹۷۰ افزایش یافت.^۱

تا زمستان ۱۳۵۰، ارگان‌های امنیتی رژیم شاه، در کشف و خنثی‌سازی اقدامات مخالفان، به شدت فعال بودند؛ لیکن مشکل تداخل و دوباره‌کاری و احياناً برخوردهای فیزیکی بین عناصر این ارگان‌ها، مشکل‌آفرین شده بود. از زمستان ۵۰، با برجسته‌ترین اقدام رژیم، یعنی تشکیل «کمیته مشترک ضد خرابکاری» جهت مقابله با گروه‌های چریکی، این مشکل حل شد. از این زمان، دستگاه سرکوب رژیم شاه، در ردیابی گروه‌های مسلح نقش فعال‌تری ایفا کرد که با قرار گرفتن در کنار بحران‌ها و مسائل درونی‌شان، اضمحلال و متلاشی شدن آنها را سبب شد.

در بیشتر سال‌های دوره نخست‌وزیری «هویدا»، که ریاست ساواک با «ارتشبد نصیری» بود، ساواک علاوه بر فعالیت در داخل کشور، با همکاری سرویس‌های خارجی، با مخالفان خارج از کشور نیز به مقابله می‌پرداخت.

ساواک، پیش از آنکه از سوی سازمان‌های مسلح غافلگیر گردد، توانست به صورت فعال - و نه منفعل - با آنها برخورد نماید. نتیجه آن، قلع و قمع کامل کلیه گروه‌ها و سازمان‌های مسلمان و مارکسیست بود - چه آنها که معتقد به مشی مسلحانه بودند و چه آنها که در ابتدای راه قرار داشتند و به دنبال مطالعه و پیدا کردن خط‌مشی مبارزه بودند؛ و این در حالی بود که در ابتدا، به زعم و گمان گروه‌های مزبور، ساواک و پلیس امنیتی رژیم بسیار ناتوان و بی‌انگیزه تصور می‌شدند. به طور مشخص، دو سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی، یکی از دلایل عمده ضربه‌های وارد شده بر خود را در سال‌های ۱۳۴۹ - ۵۰، بها ندادن به تکنیک‌ها و تاکتیک‌های ساواک برشمرده‌اند.

عمده‌ترین اقدامات مدیریت پلیس سیاسی رژیم شاه را، در جهت کارآمد کردن آن در روند سرکوب گروه‌های مخالف، می‌توان به این ترتیب فهرست کرد:

۱- جمع‌بندی تجارب و ارتقای تاکتیک‌های مقابله، بر اساس آموزش‌های سازمان‌های سرکوب آمریکا و اسرائیل؛

۲- افزایش کمی نیروهای ساواک و دیگر اجزای پلیس سیاسی؛

۱. گازیوروسکی، سیاست خارجی... ص ۲۸۹.

۳- اجرای عملی آموزش‌های مزبور به ویژه تعقیب و مراقبت، منبع‌گیری یا نفوذ در سازمان‌ها؛
۴- تمرکز بخشیدن به روند عملیات اطلاعاتی، و نیز حلّ تضادها و ایجاد وحدت رهبری و فرماندهی در مجموعه عملیات اطلاعاتی، از طریق تشکیل «کمیته مشترک ضد خرابکاری»؛
۵- اجرای برنامه‌های تبلیغی، در جهت همکاری مردم با پلیس و ساواک و پیشگیری از همکاری آنها با نیروهایی که رژیم به عنوان «خرابکار» توصیف می‌کرد.^۱

واقعیت این است که پیروزی مبارزه مسلحانه نیاز به این دارد که - در کنار دیگر شرایط - قوای مسلح و نیروهای امنیتی رژیم نیز کارایی خود را از دست داده باشند، حتی شورش‌های مردمی ضد حکومتی نیز در زمانی نتیجه‌بخش است که قوای مسلح رژیم، به دلایل متفاوت، از به کار گرفتن تمامی قوا و قدرت خود عاجز باشند و نتوانند از آنها استفاده کنند. پلیس سیاسی سرکوبگر رژیم شاه، در دوران نُضج و اوج مبارزات گروه‌های چریکی، نه تنها در شرایط ضعف و خروج از کنترل به سر نمی‌برد، که حتی - در نوع خود - یکی از نیرومندترین سیستم‌ها در جهان به شمار می‌رفت.

○ تشکیلات و شکست مشی مسلحانه

سازمان‌های چریک‌های فدایی و مجاهدین خلق، به یک میزان، برای سازماندهی اهمیت قایل بودند. تحلیل هر دو سازمان از مبارزات گذشته و تکیه بر اینکه «یکی از عمده‌ترین علل شکست نهضت‌ها فقدان سازماندهی مناسب بود»،^۲ موجب گردید که موضوع سازماندهی در چگونگی شکل‌گیری آنها جایگاه ویژه‌ای داشته باشد.

برداشت این سازمان‌ها از سازماندهی، که آن را «دانش مادر» می‌دانستند، همان برداشت متفکران مارکسیست بود. از منظر آنان اساسی‌ترین اقدام برای تحقق خط‌مشی، سازماندهی است. بنابراین موفقیت یا عدم موفقیت در امر سازماندهی، عامل تعیین‌کننده موفقیت یا شکست یک خط‌مشی است. به تعبیر دیگر، بین هدف‌های استراتژیک هر سازمان و سازماندهی آن، یک انسجام و همبستگی مشخص وجود دارد. «له‌دوان» (Le Duan)، یکی از استراتژیست‌های مارکسیست و رهبر اسبق حزب کمونیست ویتنام می‌گوید:

۱. طاهری، جنگ چریکی در ایران...: ص ۲۲۱.

۲. شرح تأسیس...: صص ۱۸-۱۹.

قدرت ما، در سازماندهی ما نهفته است. نمی توان از کادرها صحبت کرد ولی از سازماندهی سخنی نگفت. سازماندهی مسئله بی نهایت پیچیده ای است. سازماندهی به مؤثرترین طریق، مستلزم یک دانش کامل است: دانش سازماندهی. ما نمی توانیم هر طور دلمان بخواهد سازماندهی کنیم. سازمان، قوانین خاص خود را دارد.^۱

این گونه تأکیدها، و اصرار بر نقش تشکیلاتی حزب، متأثر از دیدگاه «لنین» در همین زمینه است که می گوید:

پرولتاریا در مبارزه خود برای رسیدن به قدرت، سلاحی جز سازماندهی ندارد.^۲
اصلی ترین محور یک سازمان و یا حزب مارکسیستی، «سانترالیسم دموکراتیک» است. «لنین» سانترالیسم دموکراتیک را اصل راهنمای سازمان حزب مارکسیست پرولتری مطرح کرده می گوید:
حزب برای ایفای نقش تاریخی خود، باید دارای سازمانی محکم و به هم پیوسته باشد و این، التزام می کند که حزب بر پایه سانترالیسم بنا گردد.^۳
و در نتیجه، از این اصل بنیادی، اصول دیگری نظیر «وحدت فرد و مسئولیت»، «انتقاد و انتقاد از خود» و «انضباط آهنین» منتج می شود.^۴

وضعیت سازماندهی حزب لنین، همان طور که «تروتسکی» ترسیم کرده بود، به شکلی درآمد که یکی از سیستم های سرکوب و خشونت بی سابقه را برای اعضا پدید آورد. «تروتسکی» پیش بینی کرد که «سازمان، جانشین حزب، کمیته مرکزی، جانشین سازمان حزب، و سرانجام یک دیکتاتور، جانشین کمیته مرکزی» می گردد.

مطالعه آثار مارکسیستی و مدون بودن تئوری های سازماندهی در میان مارکسیست ها، سبب شد که در ایران پیش از انقلاب هر دو سازمان چریکی، اصول مارکسیستی یاد شده را دقیقاً بر تشکیلات خود حاکم نمایند. اصل «سانترالیسم دموکراتیک» بیانگر نحوه رهبری مرکزیت بر اساس روابط دموکراتیک بین خود

۱. له دوان، سازماندهی و تشکیلات: ص ۴۷.

۲. پهلوان، جامعه شناسی سیاسی: ص ۸۵.

۳. تاریخ حزب کمونیست...: ص ۸۹.

۴. سازمان مجاهدین خلق، برای ایجاد چسبندگی بیشتر تشکیلاتی و از بین بردن کمترین سوءظن و ناصداقتی افراد، اصل دیگری با عنوان «اعتماد برادرانه» به موارد فوق اضافه کرد که بر خلاف اصول دیگر، دارای بار عاطفی و اخلاقی بود. فردی که با اصول خشک مذکور در متن قانع نمی شد، با اصل «اعتماد برادرانه»، آخرین رگه های شک و تردیدش درباره مرکزیت از بین می رفت. طاهری، جنگ چریکی در ایران...: ص ۱۹۳.

و اعضا بوده است. به رغم تأکید سازمان‌های چریکی بر این نوع مناسبات درونی، تشکیلات آنها در عمل به یک سازمان با ویژگی‌های کاملاً بسته و «توتالیتر» همانند حزب کمونیست استالینی در شوروی سابق تبدیل شدند؛ با این تفاوت که آن یکی قدرت را در دست داشت ولی اینان در پی به دست آوردن آن بودند.

در دو تشکیلات مورد بحث، طی سال‌های نخست که هنوز انسجام لازم پدید نیامده و روابط به شکل محفلی و دوستانه بود، تا حدی از نظرات کادرها استفاده می‌شد؛ اما در مراحل بعد، که سازماندهی پیچیده‌تر و گرایش به مخفی‌کاری نیز بیشتر شد، روند غیردموکراتیک‌تر شدن تصمیمات آغاز گردید. موارد یاد شده، به همراه رعایت اصول حفاظتی و وجود مسائل خصلتی در رهبران این سازمان‌ها، سبب شد که امر تصمیم‌گیری از بالا و اجرای بی‌چون و چرای دستورات توسط تمامی افراد سازمان، تئوریزه شود و این گونه مطرح گردد که - به دلیل اهمیت نقش افراد و صلاحیت کادرهای بالاتر - در تضاد بین دموکراسی و سانترالیسم، اولویت با عنصر سانترالیسم در تشکیلات است.

به این ترتیب مقدمات نظری و تئوریک، برای حذف تمام عیار همان دموکراسی ناچیز در تشکیلات، فراهم آمد. از این پس رهبران (مرکزیت) سازمان‌ها به صورتی کاملاً بلامنازع، تمامی حرکت‌ها و فعالیت‌ها را، به طور یکجانبه، تعیین می‌نمودند. همچنین ضربه‌های سال‌های ۱۳۵۰-۵۱، این دو تشکیلات چریکی را به مرحله‌ای کشاند که در تحلیل خود، شکل سازماندهی را از علل ضربه‌ها تلقی کردند؛ در نتیجه، اصل «انضباط آهنین» در تشکیلات به اجرا گذاشته شد. در این مرحله، «اطاعت تشکیلاتی» - به عنوان یک اصل خدشه‌ناپذیر - می‌بایست توسط اعضا پذیرفته می‌شد؛ با این توجیه که: پیروزی بر رژیم شاه و سرنگونی آن، بدون یک سازمان پولادین امکان‌پذیر نیست.

از سوی دیگر، گسترش سازمان سبب شد که امکان تصمیم‌گیری دموکراتیک حتی در حد کم هم وجود نداشته باشد و در نتیجه، یک گروه مرکزی در داخل سازمان پدید آید و کنترل و اختیار آن را به دست بگیرد. این گروه اندک، سازمان و امکانات آن را در جهت کسب مقاصد و اهداف خود به کار گرفت و شرایطی به وجود آورد که نمونه برابر با اصل یک سازمان توتالیتر - به تمام معنا - تحقق یافت.

در سیر تصاعدی تأثیر متقابل خفقان رژیم، پنهان‌کاری سازمان و اجرای شدید اصل انضباط آهنین، نظریات و اراده رهبر سازمان، به مثابه یگانه قانون تشکیلات به اجرا گذاشته می‌شود. این امر، به وضوح، در فاصله سال‌های ۵۱ تا نیمه ۵۵، که رهبری دو سازمان چریک‌های فدایی و مجاهدین خلق به صورت

فردی اعمال می‌شد، مشاهده می‌شود. شکل بسیار عریان‌تر آن را می‌توانیم در رهبری تشکیلات - بعد از انقلاب اسلامی - سازمان توسط رجوی مورد مطالعه قرار دهیم.

در مورد عناصری که کمترین مخالفت یا مقاومت را در برابر نظرات سازمان داشتند علاوه بر تبلیغات و تلقینات، ابزار سرکوب درونی نیز به کار می‌رفت. از مجموع ۲۵ ترور سازمان یافته، دست کم ۱۰ نفر - یعنی ۴۰ درصد آنها - وابسته به دو سازمان چریکی بوده‌اند که مورد غضب رهبران تشکیلات واقع و ترور شده‌اند.^۱ و این، غیر از افرادی است که شایع است - به طور مستقیم - به پلیس معرفی و در برخورد یا در زندان کشته شده‌اند.

از دیگر مسائل این دو سازمان، در برخورد با افراد، رویارویی ایدئولوژیک بود. به این شکل که هر خطایی خطای ایدئولوژیک محسوب گشته با آن به شدت هرچه تمامتر برخورد می‌شد.^۲ همچنین این سازمان‌ها، بعد از عضوگیری، فرد را مجبور به ترک خانواده و شغل و تحصیل می‌کردند و به زندگی در خانه‌های تیمی ناگزیر می‌ساختند. یکی از آثار خانه‌های تیمی و زندگی جمعی این بود که افراد در خانه‌ها و در کنار یکدیگر احساس امنیت بیشتری می‌کردند و به ویژه فردیت اعضا جای خود را به انسجام گروهی می‌داد.^۳ این‌گونه زندگی، هرچند که به قول «هانا آرنت» (H. Arendt) کمتر دوام دارد ولی از هر قسم دوستی خصوصی و یا اجتماعی و خویشاوندی نیرومندتر است. رهبران تشکیلات بر این مجموعه‌ها (هسته‌ها و سلول‌های تیمی) تسلط فوق‌العاده‌ای داشتند. در چنین جایی، امکان آشنا شدن با دیدگاه‌های مختلف، گوش دادن به رادیوهای گوناگون، و یا خواندن کتاب دلخواه وجود نداشت. در نتیجه، محفل‌گرایی و انشعاب را به حداقل می‌رساند. مخفی شدن و زندگی در خانه تیمی، به این معنی بود که فرد در محل کار خود حاضر نشود و به واسطه غیبت غیرموجه از کار اخراج گردد. با مراجعه نکردن به خانه نیز این موضوع بین همه برملا می‌شد که فرد به دلیل مخالفت شدید با نظام، مخفی گشته است و در نتیجه، امکان بازگشت مجدد به خانه و زندگی و شهر خود را نداشت. با خراب کردن پل‌های پشت سر، فرد دیگر خود را متعلق به مبارزه، آن هم در چارچوب مشخص یک تشکیلات، می‌دانست. مجموعه این عوامل، همراه با موارد دیگر، سبب شد که به رغم ادعای دموکراتیک بودن، تشکیلات

۱. میزان ترورهای داخلی دو سازمان از ۴ نفر تا ۲۵ نفر گفته شده؛ که در اینجا حداقل آن منظور شده است.

۲. این امر در تمام سازمان‌های مارکسیست و گروه‌های مسلمان مارکسیسم‌گرا عمومیت و کلیت دارد.

۳. شرح تأسیس...: ص ۴۱.

دو گروه در عمل به سازمان‌هایی بسیار بسته و خشن، به ویژه در مناسبات درونی، تبدیل شوند و بدون اینکه توانایی سازماندهی توده‌ها را داشته باشند، در انزوای کامل جان بدهند.

○ عوامل خارجی و شکست مشی مسلحانه

علاوه بر عوامل درونی و داخلی، عوامل خارجی نیز در شکست جنبش‌های مسلحانه کشورهای جهان سوم در دهه‌های ۱۹۶۰-۱۹۷۰ میلادی نقش حساس و مؤثری داشته‌اند. اینکه یک قدرت خارجی تا چه میزان در خنثی کردن یا موفق گردانیدن مخالفت‌های سازمان یافته مسلحانه در یک کشور می‌تواند مؤثر باشد، به اهمیت استراتژیک و سوق‌الجیشی آن کشور و نیز منافع درازمدت و گاه کوتاه مدت قدرت خارجی در آنجا بستگی دارد.

«پی‌یر هسنر» (P. Hassner) چهار نوع برخورد را از سوی قدرت‌های بزرگ (در دوران جنگ سرد و نظام دو قطبی) محتمل می‌داند: ۱- حمایت از شورشیان و چریک‌ها ۲- حمایت از دولت‌های درگیر ۳- تلاش برای حکمیت و میانجیگری ۴- خودداری از درگیری، و ایفای نقش ممتنع.

که هر یک از این موارد، چه به لحاظ استراتژیک و چه به لحاظ اقتصادی، به اهمیت کشوری بستگی دارد که درگیر حرکت‌های مسلحانه است.^۱ علاوه بر تأثیرات جنگ چریکی در داخل، میزان تأثیر آن در روابط بیرونی نیز ممکن است در فعال یا منفعل بودن یک قدرت خارجی مؤثر باشد. در سیستم دو قطبی... مناطقی مثل آسیا یا خاورمیانه و برخی کشورهای آمریکای لاتین، آنقدر برای ابرقدرت‌ها دارای اهمیت بوده‌اند که - چه مستقیم و چه غیرمستقیم - در امور آنها دخالت داشته‌اند.^۲

بجز دخالت‌های آشکار و پنهان قدرت‌های استعماری در سرکوب جنبش‌های مسلحانه - احیاناً - اسیل و مردمی، حمایت دو قدرت سوسیالیستی از برخی حرکت‌های چریکی نیز قابل توجه بوده است. غرب، بر اساس «تئوری دومینو»،^۳ سال‌ها بر این باور بود که هرگاه کشوری در مقابل خطر کمونیسم به

1. Hassner, P. Civil Violence and The Pattern of International; Adelphi Papers, No. 83, 1971: P. 17.

2. Ibid.

۳. در بازی «دومینو» افتادن یک مهره، باعث بر زمین افتادن یک سری از مهره‌های دیگر نیز می‌شود. منظور از «تئوری دومینو»، در سیاست خارجی آمریکا که واضح آن «هنری کی سینجر» بود، این بود که اگر در منطقه‌ای یک کشور به بلوک کمونیست بپیوندد، دیگر کشورهای همجوار نیز - یکی پس از دیگری - در دامان کمونیسم خواهند

ناتوانی افتد و سرانجام سقوط کند، کشورهای همسایه آن نیز همان سرنوشت را خواهند داشت. از اینرو حفاظت از رژیم‌های غربگرا در برابر تهدید جنبش‌های مسلحانه در اولویت‌های سیاست خارجی امریکا و متحدانش قرار داشت.

در سال‌های نخست پس از جنگ جهانی دوم، شوروی (روسیه) سعی در حمایت از جنبش‌های ضد رژیم‌های غربگرا داشت. پس از اینکه شوروی تغییر جهت داد و بخصوص زمانی که «خروشچف» پس از «استالین» تر «همزیستی مسالمت‌آمیز» را دنبال کرد، چین پرچمدار حمایت از جنبش‌های مسلح در کشورهای جهان سوم شد. چین نیز از اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی، پس از تثبیت خود و جایگیری در شورای امنیت سازمان ملل متحد - به عنوان یکی از پنج قدرت دارای «حق وتو» - کمتر به حمایت از جنگ‌های داخلی و چریکی کشورهای جهان سوم تمایل نشان داد.

از سوی سران قدرت‌های غربی گاه نظریاتی در خصوص نقش شوروی ابراز شده است که - کلاً - اصالت جنبش‌های مورد بحث را نفی می‌کند. از جمله «نیکسون» معتقد است که جنگ‌های چریکی در آمریکای لاتین، آفریقا، اروپا و به طور کلی در تمامی کشورهایی که سازمان‌های مسلح در آنها فعالیت داشتند، متأثر از نقش شوروی بوده است.

در مجموع، ابتدا حمایت مادی و معنوی شوروی سابق و جمهوری خلق چین، تأثیر زیادی بر پیدایش و گسترش جنبش‌های چریکی کشورهای جهان سوم داشت. و به همین نسبت، بعدها اختلاف بین چین و شوروی تأثیر زیادی بر عدم موفقیت مبارزه مسلحانه در کشورهای جهان سوم گذاشت.

در ایران، این موضوع زمانی پیش آمد که روابط سیاسی - اقتصادی رژیم شاه با دو کشور شوروی و چین، در سطح نسبتاً رو به گسترشی، در حال تحکیم بود. در چنین شرایطی، هیچ یک از آنها حاضر نبودند از گروه‌های چریکی در ایران حمایت جدی - چه مستقیم و چه غیرمستقیم - بنمایند.

همان‌طور که تجربیات انقلابی و مبارزاتی سبب به‌وجود آمدن حجم عظیمی از «ادیات انقلاب» - شامل کتاب‌ها و مقالات بسیار در زمینه جنگ مسلحانه (و به تعبیر آن سوی: شورشگری) - گردید، تجربیات و درس‌های حاصل از مقابله با این گونه جنبش‌ها نیز به سهم خود منجر به کوشش‌های سیستماتیک و منظمی جهت گردآوری و تدوین اصول ضدشورشگری شد. البته حمایت‌های تئوریک و

مالی آمریکا نقش اصلی را در رشد و غنی‌تر شدن منابع ضد شورشگری داشت. از اوایل دهه ۱۹۶۰، حکومت «کندی» طرحی را تصویب کرد که به موجب آن، سازمان‌های علمی آمریکا و نیز صاحب‌نظران سیاسی آنجا کلیه جنگ‌های انقلابی، جنبش‌های آزادی‌بخش ملی و حرکت‌های مشابه را (در تمام نقاط دنیا) مورد بررسی قرار داده عواملی را که موجب بروز این حرکت‌ها می‌شود، شناسایی کنند؛ و در پی آن، راه‌های مقابله با آنها را تعیین نمایند.

زمانی که «کندی» وزارت دفاع را به «رابرت مک نامارا» سپرد، حتی یک اداره هم در داخل «پنتاگون» نبود که مسئول تحقیقات ضد شورشگری باشد. از نخستین اقدامات «مک نامارا» این بود که تعدادی آزمایشگاه، برای تحقیق درباره وسایل مختلف جنگ‌های ضد شورشگری، ایجاد نمود. در طول یک سال، چهار اداره به عنوان هسته مرکزی شبکه تحقیقات ضد شورشگری تشکیل شد.^۱ طرح توسعه «مک نامارا»، که اجرای آن در جهت سیاست «عکس‌العمل قابل انعطاف» در قبال تهدید منافع آمریکا در سایر نقاط جهان در دستور قرار گرفت، بر این اصل استوار شد که امکان پدیداری ویتنام‌های دیگری در دنیا فراهم نشود.

اساس طرح چنین بود: برای پیشگیری از مقاومت‌ها و جنبش‌ها، باید هر سازمان چریکی را در نطفه خفه کرد تا پیش از آنکه بتواند محبوبیت مردمی پیدا کند، به کلی از میان برداشته شود. «مک نامارا» معتقد بود که استراتژی آمریکا در صورتی پیروز می‌شود که به محض کشف یک گروه شورشگر، حداکثر نیروی خود را برای نابودی آن به کار بندد. در نتیجه این تمهیدات، ارتش آمریکا توانست زمینه‌های لازم را برای مقابله با شورشگری، از لحاظ آموزش نیروهای ویژه و نیز ابداع دستگاه‌های مناسب جهت مقابله با گروه‌های چریکی، فراهم نماید.^۲

همچنین، اغلب نظریه‌پردازان ضد شورشگری^۳ بر این نکته متفق‌اند که هدف اصلی عملیات ضد شورش باید کسب وفاداری جمعیت غیرنظامی باشد؛ یعنی همان هدفی که شورشیان دنبال می‌کنند. به عبارت دیگر، «باید ماهی را از آب محروم کرد».

در ایران دوره رژیم پهلوی، هرچند نیروهای آمریکایی در از بین بردن گروه‌های چریکی نقش

۱. کِلر، جنگ بی‌پایان، ج ۲: صص ۲-۱۰.

۲. همان.

۳. برای آگاهی بیشتر در خصوص این نظریه‌پردازان ← کِلر، جنگ بی‌پایان، ج ۱ و ۲. بیلپس، استراتژی معاصر.

مستقیم نداشتند لیکن حمایت و پشتیبانی سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا و اسرائیل و انگلیس، باعث شد که ساواک در روند برخورد با گروه‌های مزبور و هم‌زمان با نضج و رشد آنها کیفی‌تر عمل کند. کادرهای جدید توسط سرویس‌های بیگانه آموزش داده شدند؛ تا آنجا که تمامی کادرهای عملیاتی - اطلاعاتی ساواک، یک یا چند دوره آموزشی را در کشورهای یاد شده گذرانده بودند.

پس از سال ۱۳۵۰، کیفیت برخورد ساواک و نهاد نو پدید «کمیته مشترک ضد خرابکاری» با سازمان‌ها و گروه‌های مسلح مخالف رژیم، به علت بهره‌گیری از آموزش‌های سرویس‌هایی که اساساً در راستای اقدامات بازدارنده و ضد شورشگری آمریکایی‌ها برنامه‌ریزی شده بود، به حدی بالا رفت که پلیس امنیتی رژیم را به یکی از ورزیده‌ترین و موفق‌ترین دستگاه‌های سرکوب جهان تبدیل کرد و شهره ساخت.